

تبیین ماهیت وضع حروف از منظر آخوند خراسانی و علامه طباطبایی

محمد حسین محدثی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۷

چکیده

یکی از اقسام وضع «وضع عام موضوع له خاص» است در این مبحث بین علمای علم اصول اختلاف وجود دارد. عده‌ای از علما معتقد هستند که «وضع حروف» از مصادیق این وضع است و عده‌ای قائل به عدم مصداقیت «حروف» برای «وضع عام موضوع له خاص» هستند. برای تنقیح فضای بحث، اشاره‌ای به نظر «مرحوم مظفر» و «مرحوم نائینی» و «شهید صدر» و «امام خمینی» رحمت الله علیهم اجمعین شده است. در مقاله پیش رو نظر «مرحوم آخوند خراسانیرحمه الله» و نظر «علامه طباطبایی رحمه الله» در مورد «وضع حروف» مورد بررسی قرار گرفته است. نظر مرحوم آخوند رحمه الله این است که «وضع حروف» از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نمی‌باشد و در معنای حرفی نمی‌توان به عموم تمسک کرد و فرق بین «اسم» و «حرف» در «اراده استعمال» است. علامه رحمه الله قائل به این هستند که «وضع حروف» از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نمی‌باشد اما به نظر علامه رحمه الله فرق در «اراده استعمال» نیست بلکه فرق بین «اسم» و «حرف» ناشی از «انتزاع» شخص از واقع و خارج آنهاست یعنی اگر معنا منتزَع از وجود مستقل بود به صورت «اسم» استعمال می‌شود و اگر معنا منتزَع از وجود غیر مستقل بود به صورت «حرف» استعمال می‌شود.

کلیدواژگان: وضع حروف، ربط، فی نفسه، فی غیره، وضع خاص موضوع له عام، آخوند خراسانی، علامه طباطبایی.



مقدمه

انسان بسیاری از کارهای خود را با وضع انجام می‌دهد یا آسان می‌کند؛ انسان‌ها در اکثر موارد مفاهیم از «وضع» استفاده می‌کنند؛ قانون وضع می‌کنند و نظم ایجاد می‌کنند. مسئله «وضع» یکی از مباحث مهم و چالشی علم اصول است و داری کاربرد علمی و عملی است. عده‌ای وضع را یک امر تکوینی دانسته‌اند و عده‌ای آن را مرکب از تکوین و اعتبار دانسته‌اند اما غالب به اتفاق متاخرین وضع را یک امر اعتباری محض می‌دانند. علمای علم اصول همواره در پی یافتن حقیقت وضع بوده‌اند و نظریات گوناگونی در این باره داده‌اند.

یکی از اقسام وضع «وضع عام موضوع له خاص» است، عده‌ای از اصولیون معتقد هستند که «وضع حروف» از مصادیق این وضع است و عده‌ای این نظریه را قبول ندارند. پژوهش‌هایی نظرات علماء را به صورت انفرادی در مورد «وضع حروف» بررسی کرده‌اند اما مقاله پیش رو با مقایسه این نظرات در کنار هم، ثمره و توسعه‌ی دید بیشتری ایجاد می‌کند.

ثمره بحث مورد استفاده فقها و مجتهدین از «وضع حروف» است به این نحو که اگر قائل به مصداق بودن حروف برای «وضع عام موضوع له خاص» شدند، در معنای حرفی می‌توانند به عام تمسک کنند اما اگر قائل به این مطلب نشوند نمی‌توانند به عام تمسک کنند.

در علم اصول علماء و فضلاء بسیاری اظهار فضل کرده‌اند اما هدف ما بررسی کلام مرحوم آخوند خراسانی رحمه الله صاحب کتاب وزین و گرانسنگ «کفایه الاصول» و بررسی نظرات بدیع و جدید علامه طباطبایی رحمه الله در کتاب «حاشیه کفایه» است. طبق مبنای آخوند رحمه الله فرقی در مستعمل فیه و موضوع له «اسم» و «حرف» نیست و تشخیص هر یک به «اراده استعمال» برمی‌گردد؛ یعنی اگر اراده معنای مستقل شده باشد از «اسم» استفاده می‌شود و اگر اراده معنای غیر مستقل شده باشد از «حرف» استفاده می‌شود.



طبق مبنای علامه رحمه الله نیز فرقی در مستعمل فيه و موضوع له «اسم» و «حرف» نیست و میان «اسم» و «حرف» تفاوتی در وضع وجود ندارد، یعنی وضع «حرف» همانند وضع «اسم» است حال این وضع می خواهد «وضع عام موضوع له عام» یا «وضع خاص موضوع له خاص» باشد؛ در نتیجه حرف از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نیست و در آن نمی توان به عموم تمسک کرد، اما به نظر علامه رحمه الله فرق میان «اسم» و «حرف» در «اراده استعمال» نیست بلکه فرق بین «اسم» و «حرف» از «انتزاع» شخص از واقع و خارج نشأت می گیرد، یعنی اگر معنا منتزع از وجود مستقل بود با لفظ «اسم» استعمال می شود و اگر معنا منتزع از وجود غیر مستقل بود با «حرف» استعمال می شود. در نتیجه به نظر آخوند رحمه الله و علامه رحمه الله وضع حروف از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نیست و طبق قائل به - این مبنا، حروف از مصادیق «وضع خاص موضوع له» نیستند و نمی توان به عموم در معنای حروف تمسک کرد.

چند دیدگاه در وضع حروف

برای تقریب ذهن به فضای بحث، به نظر چند تن از علما اشاره می شود.

الف) مرحوم مظفر

ایشان در باب وضع حروف در کتاب اصول فقه خود اینگونه می فرمایند: «ان الحروف موضوعه لمعان مبیانه فی حقیقتها و نسخها للمعانی الاسمیة، فان المعانی الاسمیة فی حد ذاتها معان مستقلة فی انفسها، و معانی الحروف لا استقلال لها بل هی متقومة بغيرها.

یحتاج الی توضیح و بیان: ان المعانی الموجودة فی الخارج علی نحوین:

الاول - ما یكون موجودا فی نفسه، (کزید) ... و (قیامه).

الثانی - ما یكون موجودا لا فی نفسه، کنسبه القیام الی زید. و الدلیل علی کون هذا المعنی لا فی نفسه: انه لو کان للنسب و الروابط وجودات استقلالیة، للزم وجود الرابط بینها و بین موضوعاتها، فننقل الکلام الی ذلك الرابط، و المفروض انه موجود مستقل، فلا بد له من رابط ایضا . . . و هكذا نقل الکلام الی هذا الرابط فیلزم التسلسل، و التسلسل باطل. فیعلم من ذلك ان وجود الروابط و النسب فی حد ذاته متعلق بالغير و لا حقیقه له الا التعلق بالطرفین. ثم ان الانسان فی مقام افاده مقاصده کما یحتاج الی التعبير عن المعانی المستقلة





کذلك يحتاج الى التعبير عن المعانى غير المستقلة فى ذاتها، فحكمة الوضع تقتضى ان توضع بازاء كل القسمين ألفاظ خاصة، و الموضوع بازاء المعانى المستقلة هى الاسماء، و الموضوع بازاء المعانى غير المستقلة هى الحروف و ما يلحق بها.

فقد تحقق مما بيناه (من اقسام الوجود) ان الحروف لها معان تدل عليها كالاسماء، و الفرق ان المعانى الاسميه مستقلة فى انفسها و قابله لتصورها فى ذاتها، ... و اما المعانى الحرفيه فهى معان غير مستقلة و غير قابله للتصور الا فى ضمن مفهوم آخر. (المظفر، اصول الفقه، ۱۳۷۳ش: ج ۱، ص ۲۵)

مرحوم مظفر قائل هستند: حروف برای معانی خاصی وضع شده اند که این معانی در حقیقت و سنخ خود متفاوت از معانی اسمی هستند؛ معانی اسمیه مستقل و داری معنای فی نفسه هستند اما حروف معانی مستقل ندارند و برای افاده‌ی معنا محتاج معانی مستقل می باشد.

برای فهم این نظریه به شناخت «وجود» نیاز است.

وجود خارجی دو قسم دارد: ۱. «وجود مستقل» و ۲. «غیر مستقل».

مرحوم مظفر رحمه الله به این دلیل معنای حروف را «فی غیره» (غیر مستقل) می دانند: اگر وجود ربطی مستقل باشد و در عرض «قیام» و «زید» قرار گیرد، جمله محتاج ربط دیگری است که بین «زید» و «ربط»، و «ربط» و «قیام» ارتباط ایجاد کند و به همین ترتیب محتاج ربطی جدید خواهیم بود و این مسئله به تسلسل می رسد و تسلسل باطل است؛ در نتیجه این فرض باطل است.

انسان هنگامی که محتاج به «وضع» گردید برای معانی «فی نفسه» از یک سنخ از الفاظ و برای معانی «فی غیره» یک سنخ دیگر از الفاظ را در نظر گرفت. معانی «فی غیره» خاص و جزئی هستند؛ زیرا برای هر «وضع ربطی» دو طرف خاص و با تشخیص وجود دارد؛ در نتیجه معنای «فی غیره» بخاطر طرفین خاص و متشخص، تشخص می یابد.

ب) مرحوم محقق نائینی

مرحوم محقق نائینی معتقد است وجداناً معانی حروف، معانی ایجادى است و به وسیله آنها، بین اجزای کلام پیوند ایجاد می شود: «الا ترى: انه لو اراد المتكلم ان يتكلم بالفاظ

مفردة بلا نسبة، یصح ان یتکلم بلفظة الابتداء، والانتهاء، وغیر ذلك من الألفاظ المفردة التي يكون لكل منها معنى متحصل في نفسه، بحيث یسبق إلى ذهن السامع لتلك الألفاظ معانيها، وهذا بخلاف التکلم بلفظة (من) و (إلى) وغیر ذلك من الحروف، فإنه لا یسبق إلى ذهن السامع من هذه الألفاظ معنى أصلا، ویصح ان یق للمتکلم بذلك: انه ليس لمفردات كلامه معنى، بل یعد هذا الوجه من التکلم مستهجنا ومستبشعا، فهذا أقوى شاهد على مابینه الحروف للأسماء، وعدم اتحاد معانيهما، بدهاه ان الاتحاد في المعنى یوجب صحة استعمال كل منهما في مقام الآخر، والمفروض انه لا یصح، فلا بد من أن يكون هناك ما یز بینهما على وجه یختلف هویة كل منهما عن هویة الآخر، بحيث لا یصح استعمال كل منهما في مقام الآخر.... فتحصل من جمیع ما ذكرنا انه لا جامع بین المعنى الحرفی والمعنى الإسمی، وان الحروف وضعت لایجاد معنى في الغیر، والأسماء وضعت بإزاء المفاهیم المقررة في وعاء العقل.» (الکاظمی الخراسانی، فوائد الأصول، بی تا: ج ۱، ص ۴۹) بالوجدان صحیح است متکلم الفاظ مفردی که معنای في نفسه (مستقل) دارند را بدون نسبت استفاده کند، مثل لفظ «ابتداء» یا «انتهاء».

کلمه مستقل، کلمه ای است که لفظ تنها، معنایی به ذهن سامع می رساند؛ و این فرآیند در «من» و «فی» و حروف غیر مستقل تنها وجود ندارد؛ در نتیجه این مقایسه روشن می شد بعضی الفاظ معنای مستقل دارند و بعضی الفاظ معنای مستقل ندارند.

دلیل دوم مصنف: اگر بین اسم و حرف تفاوتی نیست و متحد هستند؛ اتحاد دو شیء باعث می شود استفاده هر کدام از آنها بجای یکدیگر صحیح باشد اما در مثل «حرف» و «اسم» متحد در معنای واحد، این قاعده ممکن نیست؛ پس به ناچار در این بین مایزی بین حقیقت «اسم» و «حرف» وجود دارد که باعث می شود استفاده هر کدام در جای دیگری ممکن نباشد.

در نتیجه اتحاد بین معنای «اسم» و «حرف» وجود ندارد و «حرف» برای معنای «فی» غیره» وضع گردیده است و «اسم» بازای هر مفهومی که می تواند در ظرف ذهن تعریف و تحدید شود وضع شده است.



ج) شهید صدر

شهید صدر معتقد هستند حروف برای مصداق خارجی «ربط» در کلام وضع شده است.

ایشان در کتاب حلقات خود این چنین می فرمایند: «والدلیل علی أنّ مفاد الحروف هو الربط أمران: أحدهما: أنّ معنی الحرف لا يظهر إذا فصل الحرف عن الكلام، وليس ذلك إلاّ لأنّ مدلوله هو الربط بین معنیین، فحیث لا توجد معانٍ اخرى فی الكلام لا مجال لافتراض الربط.

والآخر: أنّ الكلام لا شكّ فی أنّ مدلوله مترابط الأجزاء، ولا شكّ فی أنّ هذا المدلول المترابط یشتمل علی ربطٍ ومعانٍ مرتبطة، ولا یمکن أنّ یحصل هذا الربط ما لم یکن هناك دالّ علیه، وإلاّ أتت المعانی إلى الذهن وهی متناثرة غیر مترابطة، وليس الاسم هو الدالّ علی هذا الربط، وإلاّ لما فهمنا معناه إلاّ ضمن الكلام؛ لأنّ الربط لا يفهم إلاّ فی إطار المعانی المترابطة، فیتعیّن أنّ یكون الدالّ علی الربط هو الحرف.

وتختلف الحروف باختلاف أنحاء الربط التي تدلّ علیها، ولما كان كلّ ربطٍ یعنی نسبةً بین طرفین صحّ أن یقال: إنّ المعانی الحرفیة معانٍ ربطیة نسبیة، وإنّ المعانی الاسمیة معانٍ استقلالیة.» (الصدر، دروس فی علم الأصول، بی تا: ج ۱، ص ۸۳)

ایشان به دو دلیل معنای حروف را ربطی می دانند. اول: معنای حروف زمانی که جدا از کلام است فهمیده نمی شود و این بدین دلیل است که مدلول و معنای حرف دقیقاً همان «ربط» بین دو معنای مستقل است؛ در نتیجه زمانی که معنای مستقل نباشد جایگاهی برای «رابط» وجود ندارد.

دوم: شکی نیست که معنای کلام، مرتبط الاجزی فهمیده می شود؛ و شکی نیست که این معنا مرتبط الاجزی حاصل نمی شود مگر چیزی وجود داشته باشد که به معنای ربطی دلالت کند (اگر دلالت کننده به ربط وجود نداشت الفاظ به صورت جدا جدا به ذهن می رسیدند) و می دانیم این «اسم» نیست که رابطه را ایجاد می کند (زیرا معنای ربطی فقط در ضمن دو معنای مستقل فهم می شود)؛ در نتیجه این حروف هستند که باعث ایجاد معنای ربطی می شوند.



حروف نسب بین دو وجود مستقل هستند و هر کلام نسبت بین دو معنای مستقل معنای خاص و مشخص خود را دارد؛ در نتیجه معنای «حرف» نیز خاص و مشخص است.

(د) امام خمینی (ره)

امام خمینی^۶ (ره) معتقد است کلام «حاکمی» از خارج است و در این حکایت از خارج ناچار از استفاده الفاظ به همان صورت خارج هستیم؛ و ما در می یابیم در خارج، وجود ربطی داریم در نتیجه از حروف برای حکایت وجود ربطی خارجی استفاده می کنیم.

«فقد یزید المتکلم أن یحکی عن الخارج علی ما هو علیه ...، فلا بدّ له من التثبّت بألفاظ الحروف و الهیئات، كما أنه لو أراد الحکایة عن الصور المعقولة المرتبطة فلا محیص له إلا التثبّت بها، فلو قال: «زید ربط قیام»، أو «زید سیر ابتداء کوفه انتهاء بصره» ...، تكون ألی «فی» و «علی» و «من» و «إلی» - إنما هی حاکیة حکایة تصویریة عن الارتباطات بین المعانی الاسمیة.» (الخمنی، مناهج الوصول، ۱۴۱۵ ق: ج ۱، ص ۷۱)

زمانی که متکلم می خواهد تکلم کند، اراده می کند که از خارج و واقع حکایت کند و این حکایت به همان صورتی که در خارج است محقق می شود.

برای حکایت صحیح از واقع ناچاریم که از «حروف» و «هیئات» برای حکایت از «غیر مستقل» استفاده کنیم؛ در جایی که می خواهیم از ربط حکایت کنیم اگر گفته شود «زید ربط قیام» و «زید اول حرکت کوفه اتمام بصره» الفاظ ما مفرد و غیر مرتبط هستند و به شکل صحیح حکایت از واقع نمی کنند و از همین جا واضح می شود که حروف ربطی مانند: «فی» و «علی» و «من» و «إلی» از ربط بین معانی اسمیه حکایت می کنند.

تعریف آخوند رحمه الله از وضع حروف

«الوضع هو نحو اختصاص للفظ بالمعنی و ارتباط خاص بینهما ناش من تخصیصه به تارة و من كثرة استعماله فیه أخرى و بهذا المعنی صح تقسیمه إلی التعینی و التعینی كما لا یخفی.» (آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ ق: ج ۱، ص ۱۱)





آخوند خراسانی رحمه الله وضع را «اختصاص لفظ به معنا» تعریف می‌کند و علت ایجاد اختصاص را یک بار تخصیص و یک بار کثرت استعمال می‌داند، به همین ترتیب وضع یک بار تعینی و یک بار تعینی خواهد بود.

در ابتدا لازم است اصطلاحات را شرح دهیم تا در خلال بحث موجب خلط و سردرگمی نشود.

وضع: منظور از «وضع» «قرار داد» است، مثل قرار داد چراغ سبز راهنمایی برای حرکت، یا قرار داد لفظی برای یک معنا.

واضع: «واضع» فاعل و انجام دهنده قرار داد است.

موضوع: «موضوع» آن چیز وضع و قرار داد شده یا همان لفظ دلالت کننده به معناست.

موضوع له: «موضوع له» همان معنایی است که لفظ برای آن قرار داد شده است یعنی

معنایی که لفظ بر آن دلالت می‌کند.

در وضع لفظ «شیر» برای معنای «حیوان مفترس»، مقابل هم قرار دادن لفظ و معنا را

«وضع» می‌گویند و به کسی که این قرار داد را انجام داده است «واضع» می‌گویند و به

«لفظ» بعد از وضع «موضوع» می‌گویند.

مستعمل: «مستعمل» به کارگیرنده «وضع» است، یعنی کسی که از وضع استفاده می

کند.

مستعمل لفظی: «مستعمل لفظی» است که برای استفاده وضع از آن استفاده می‌شود و به

وسیله آن معنای وضع شده به کار گرفته می‌شود.

استعمال: «استعمال» استفاده کردن لفظ در معنای قرار داد شده است.

مستعمل فیه: «مستعمل فیه» معنای وضع شده ای که، لفظ در آن استعمال شده است.

به «معنا» قبل از وضع «ملحوظ» و به معنا بعد از وضع «موضوع له» می‌گویند.

در حقیقت زمانی که یک کلمه می‌خواهد قرار داد شود در مرحله اول «لحاظ» می

شود و در مرحله دوم وضع صورت می‌گیرد.

اقسام وضع با لحاظ ملحوظ

آخوند خراسانی رحمه الله می فرماید با توجه به حال ملحوظ وضع بر چهار قسم است:

۱. «الملحوظ حال الوضع معنی عاماً فیوضع اللفظ له»

معنی ملحوظ، در حال وضع معنای عام و کلی (قابل صدق بر کثیرین) است، معنای موضوع له نیز عام و کلی برای آن قرار داد می شود. به این نوع وضع «وضع عام، موضوع له عام» می گویند.

۲. «الملحوظ حال الوضع یکون معنی خاصاً لا یکاد یصح إلا وضع اللفظ له»

معنی ملحوظ در حال وضع معنای خاص و جزئی (غیر قابل صدق بر کثیرین) باشد و موضوع له فقط بر همان مصداق دلالت می کند و شامل مصادیق دیگری نمی شود. به این وضع «وضع خاص و موضوع له خاص» می گویند.

۳. «الملحوظ حال الوضع یکون معنی عاماً فیوضع لأفراد و مصادیقہ أخرى»

معنی ملحوظ در حال وضع معنای عام و کلی باشد و معنای موضوع له خاص و جزئی برای آن بیاید. به این نوع وضع «وضع عام، موضوع له خاص» گفته می شود.

۴. «الملحوظ حال الوضع یکون معنی خاصاً فیوضع اللفظ له و لأفراد و مصادیقہ

أخری»

معنی ملحوظ در حال وضع خاص و جزئی باشد و موضوع له عام و کلی باشد. (وضع خاص موضوع له عام)

به نظر قریب به اتفاق علمای علم اصول این قسم از وضع محال است؛ زیرا عام می تواند بوجه از مصداق ها و افراد خاص حکایت کند (از خاص هایی که درونش هستند به طور اجمالی حکایت کند) برای مثال عام «انسان» بوجه شامل خاص «زید» و «عمر» و «بکر» می شود اما خاص مانند عام نیست، که شامل افراد و مصادیق بشود تا بتواند آنها را حکایت بوجه برای عام قرار دهد برای مثال «زید» با در نظر گرفتن خصوصیاتش نمی تواند آینه برای معنایی عام باشد.





مرحوم آخوند خراسانی رحمه الله پس از بررسی اقسام وضع، به بررسی مصادیق آن می پردازند.

«ثم إنه لا ريب في ثبوت الوضع الخاص و الموضوع له الخاص كوضع الأعلام و كذا الوضع العام و الموضوع له العام كوضع أسماء الأجناس و أما الوضع العام و الموضوع له الخاص فقد توهم أنه وضع الحروف و ما ألحق بها من الأسماء كما توهم أيضا أن المستعمل فيه فيها» (آخوند خراسانی، كفاية الأصول، ۱۴۰۹ ق: ج ۱، ص ۱۱)

«اعلام شخصیه» از مصادیق «وضع خاص و موضوع له خاص» هستند و «اسم جنس» از مصادیق «وضع عام و موضوع له عام» است. عده ای گمان کرده‌اند که «وضع حروف» مصداق «وضع عام و موضوع له خاص» است در حالی که به نظر آخوند رحمه الله «وضع حروف» مصداق این وضع نیست.

قسم چهارم هم به اعتقاد قریب به اتفاق علمای علم اصول محال است و مصداقی ندارد.

نظر آخوند در وضع حروف

آخوند خراسانی رحمه الله می فرماید: «و التحقيق حسب ما يؤدي إليه النظر الدقيق أن حال المستعمل فيه و الموضوع له فيها حالهما في الأسماء» طبق تحقیق دریافتند حال مستعمل فيه و موضوع له در «حرف» همانند حال مستعمل فيه و موضوع له در «اسم» است (بین مستعمل فيه حرف و اسم فرقی نیست) یعنی حرف مانند «اسم» استعمال شده و وضع «حرف» با وضع «اسم» تفاوتی ندارد (وضع حروف هم مانند اسم وضع عام موضوع له عام یا وضع خاص موضوع له خاص است)؛ در نتیجه وضع حروف «وضع عام موضوع له خاص» نیست.

ایشان در ادامه چنین فرمودند: «و ذلك لأن الخصوصية المتوهمه إن كانت هي الموجبة لكون المعنى المتخصص بها جزئيا خارجيا، فمن الواضح أن كثيرا ما لا يكون المستعمل فيه فيها كذلك بل کلیا، و لذا التجأ بعض الفحول (المراد من بعض الفحول إما صاحب الفصول، الفصول، ج ۱، ص ۱۶، و إما المحقق التقی، هداية المسترشدين، ج ۱، ص ۳۰) إلى جعله جزئيا إضافيا، و هو كما ترى و إن كانت هي الموجبة لكونه جزئيا ذهنيا، حيث إنه

لا یکاد یکون المعنی حرفیا إلا إذا لوحظ حاله لمعنی آخر و من خصوصیاتہ القائمه به و یکون حاله کحال العرض، فکما لا یکون فی الخارج إلا فی الموضوع کذلک هو لا یکون فی الذهن إلا فی مفهوم آخر، و لذا قیل فی تعریفه بأنه ما دل علی معنی فی غیره، فالمعنی و إن کان لا محاله یصیر جزئیا بهذا اللحاظ بحيث یباینه إذا لوحظ ثانیاً کما لوحظ أولاً و لو کان اللحاظ واحداً إلا أن هذا اللحاظ لا یکاد یکون مأخوذاً فی المستعمل فیہ و إلا فلا بد من لحاظ آخر متعلق بما هو ملحوظ بهذا اللحاظ.» (آخوند خراسانی، کفایه الأصول، ۱۴۰۹ ق: ج ۱، ص ۱۱)

مصنف قائل به این هستند که بین مستعمل فیہ اسم و حرف فرقی نیست؛ زیرا اگر آن خصوصیت متوهم باعث می شود معنای موضوع له جزئی شود، خصوصیت متوهمه نفی می شود؛ زیرا چه بسیار دیده شده که مستعمل فیہ در حروف جزئی نبوده بلکه کلی بوده است. یعنی اگر نتیجه خصوصیت متوهمه جزئی خارجی بودن است پس در اینجا خصوصیتی در کار نیست زیرا نتیجه (جزئیت خارجی) در کار نیست.

به خاطر غلط بودن فرض «جزئی خارجی» در بسیاری از موارد، بعضی از فحول معنای حرف را «جزئی اضافی» دانسته اند و بدین وسیله مشکل کلی بودن و مخالفت معنای حروف در بسیاری از موارد را حل کرده اند؛ اگر جزئی، اضافی باشد ذهنی هم هست و مشکل «کلی شدن جزئی خارجی» را ندارد، به این صورت که معنای حرفی نسبت به معانی دیگر جزئی است و می تواند فی نفسه کلی باشد (یعنی قابل صدق بر کثیرین باشد).

حروف مانند اعراض هستند و همان طور که اعراض محقق نمی شوند مگر در یک موضوع، حروف هم محقق نمی شود مگر به طرفین؛ در ذهن هم همین طور است که حروف محقق نمی شوند مگر در مفهومی دیگر. به همین خاطر در تعریف معنای حرفی می گویند: چیزی که بر معنایی در غیر خود دلالت می کند. «معنا» به این بیان همیشه جزئی می شود، به این شکل که بین ملحوظ اول و ملحوظ ثانی تفاوت است هر چند لحاظ واحدی داشته باشند اما اینطور نیست که این لحاظ در مستعمل فیہ اخذ شده باشد





وگرنه (لحاظ نسبیت در مستعمل فیه شده باشد) محتاج لحاظ دیگری می باشد که ملحوظِ لحاظ سابق باشد تا بتواند با آن نسبیت پیدا کند.

«بدهاءُ أن التصور المستعمل فيه مما لا بد منه في استعمال الألفاظ و هو كما ترى مع أنه يلزم أن لا يصدق على الخارجيات لامتناع صدق الكلي العقلي عليها حيث لا موطن له إلا الذهن فامتنع امثال «مثل سر من البصره» إلا بالتجريد و إلغاء الخصوصية»

واضح است هنگام استعمال لفظ باید معنای مستعمل فیه را تصور کنیم. علاوه بر این لازمه ی مفهوم عقلی کلی بودن مستعمل فیه این است که نمی تواند بر خارج صدق نمی کند، بخاطر امتناع صدق مفهوم کلی عقلی بر خارج زیرا موطن مفهوم کلی عقلی فقط ذهن است. پس مثال «سر من البصره الی الکوفه» مگر بوسیله تجرید قاعده و الغاء خصوصیت صحیح نیست.

« هذا مع أنه ليس لحاظ المعنى حالة لغيره في الحروف إلا كلاحظه في نفسه في الأسماء و كما لا يكون هذا اللحاظ معتبرا في المستعمل فيه فيها كذلك ذاك اللحاظ في الحروف كما لا يخفى. » (آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ ق: ج ۱، ص ۱۱)

اشکال دیگر: لحاظ معنی «فی غیره» در حروف مانند لحاظ «فی نفسه» اسماء است و همان طور که لحاظ استقلال در مستعمل فیه اسم معتبر نیست در مستعمل فیه حروف نیز «غیرمستقل» بودن لحاظ نشده است.

«و بالجمله ليس المعنى في كلمة «من» و لفظ «الابتداء» مثلا إلا الابتداء فكما لا يعتبر في معناه، لحاظه في نفسه و مستقلا كذلك لا يعتبر في معناها لحاظه في غيرها و آله و كما لا يكون، لحاظه فيه موجبا لجزئيته فليكن كذلك فيها.»

و به طور خلاصه معنی کلمه «من» و «ابتداء» جز ابتدائیت نیست؛ همانطور که در معنای «اسمی» «فی نفسه» بودن لحاظ نشده است در معنای «حرفی» هم «فی غیره» بودن لحاظ نشده است و همان طور که لحاظش در «فی نفسه» موجب جزئیت نشد در «فی غیره» نیز موجب جزئیت نمی شود.

دفع دخل مقدر

مرحوم آخوند می فرماید اگر کسی به این مطلب اشکال کند که: «علی هذا لم یبق فرق بین الاسم و الحرف فی المعنی و لزوم کون مثل کلمه «من» و لفظ «الابتداء» مترادفین صح استعمال کل منهما فی موضع الآخر ... و هو باطل بالضرورة كما هو واضح».

اشکال: طبق این حرف فرقی بین «اسم» و «حرف» باقی نمی ماند و لازم می آید که کلمه «من» و «ابتداء» که باهم مترادف هستند بتوانند به جای یکدیگر استعمال شوند؛ زیرا استعمال مترادفین در جای یکدیگر صحیح و جایز است؛ در نتیجه این استدلال، استعمال «حرف» و «اسم» مشترک در یک معنا به جای یکدیگر صحیح است یعنی باید بتوانیم «اسم» و «حرف» را به جای یک دیگر استعمال کنیم. نتیجه باطل است (صحت استعمال اسم و حرف به جای یک دیگر) پس این استدلال (ترادف) نیز باطل است.

«الفرق بینهما إنما هو فی اختصاص کل منهما بوضع، حیث [إنه] وضع الاسم لیراد منه معناه بما هو هو و فی نفسه و الحرف لیراد منه معناه لا کذلک بل بما هو حاله لغيره كما مرت الإشارة إلیه غیر مرة فالاختلاف بین الاسم و الحرف فی الوضع یكون موجبا لعدم جواز استعمال أحدهما فی موضع الآخر و إن اتفقا فیما له الوضع و قد عرفت بما لا مزید علیه أن نحو إرادة المعنی لا یکاد یمکن أن یمکن من خصوصياته و مقوماته.» (آخوند خراسانی، کفایه الأصول، ۱۴۰۹ ق: ج ۱، ص ۱۲)

جواب: فرق بین «اسم» و «حرف» فقط در اختصاص هر یک به وضع خود است. به این صورت که «اسم» وضع شده تا از آن اراده معنای مستقل شود و «حرف» وضع شده تا از آن معنای غیر مستقل اراده شود و این اختلاف بین «اسم» و «حرف» در اراده وضع است که باعث می شود نتوان یکی را در جای دیگری استعمال کرد. و روشن است نحوه اراده معنا نمی تواند از خصوصیات و مقومات معنا باشد.

نتیجه قول آخوند رحمه الله «أن التشخص الناشئ من قبل الاستعمالات لا یوجب تشخص المستعمل فیه...» نتیجه تحقیق این است که تشخص و فرق بین «اسم» و «حرف» از استعمال نشأت می گیرد و موجب تفاوت و تشخص مستعمل فیه نمی شود.





«... و لذا ليس في كلام القدماء من كون الموضوع له أو المستعمل فيه خاصا في الحرف ... و لا أثر و إنما ذهب إليه بعض من تأخر (الاصفهاني، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۱۶) و لعله لتوهم كون قصده بما هو في غيره من خصوصيات الموضوع له أو المستعمل فيه و الغفلة من أن قصد المعنى من لفظه على أنحاءه لا يكاد يكون من شئونه و أطواره و إلا فليكن قصده بما هو هو و في نفسه...» (آخوند خراساني، كفاية الأصول، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ص ۱۲)

و به همین خاطر در کلام قدما اثری از موضوع له یا مستعمل فيه خاص در حروف نیست، بلکه متاخرین بودند که به این سمت حرکت کرده اند، و شاید این اشتباه ناشی از «فی غیره» دانستن موضوع له یا مستعمل فيه است؛ یعنی قصد معنا از لفظ نمی تواند از شئون «معنا» باشد و گرنه قصد به مستقل بودن معنای نفسی هم دخیل در مستعمل فيه یا موضوع له می شود.

نظر علامه طباطبایی در وضع حروف

آنچه قبل از ورود به بحث باید بیان کنیم این است که موجودات خارجی به تقسیم عقلی به دو قسم تقسیم می شوند:

«... ان الموجودات الخارجية تنقسم بحسب نظر العقل إلى قسمين: أحدهما ما مستقل بالوجود و من المعلوم ان العقل حيث كان شأنه تعقل الماهيات لا غير، فغرض استقلال الموجود بالوجود عنده يلزمه بالضرورة ان يكون له ماهية معقولة يصح تلبسها بالوجود، ... و اما من حيث صدق مفهومه عليه بعد فرضه وجودا في الخارج أو قيامه به حيث انه حده فلا يختلف حاله فمفهوم الإنسان و السواد لا يختلف حالهما بالنسبة إلى صدقهما على الإنسان و السواد الخارجيان.»

اولین قسم از اقسام وجود، «وجود مستقل» است.

عقل که شأنش تعقل ماهیات است، اگر برای وجود حدی قائل باشد آن وجود «مستقل»

است و اگر حدی برای آن قائل نباشد آن وجود «غیر مستقل» است.

همین که مفهوم به طور مستقل فهمیده شد برای استقلال آن کافی است؛ در نتیجه مصداق انسان و سیاهی نسبت به مفهوم خود حالی ثابت دارند و فرقی در صدق حد (وجود مستقل) نسبت به مصادیقش نیست.

«و ثانيهما ما يكون بوجوده رابطا بين موجودين من حيث انه رابط أي يكون عين الربط و هذا القسم بذاته واسطة بين شيئين و من المعلوم ان الواسطة من حيث انها واسطة لو كانت مستقلة الوجود في قبال الطرفين كانت ثالثتهما و محتاجة في الارتباط بهما إلى واسطتين رابطتين أخريين، و قد فرضت مربوطة بذاتها فيستحيل و ان يكون لها ماهية ملحوظة و حدها عند العقل إذ لو كانت كان اتصافها بالوجود بالاستقلال فكانت من القسم الأول.» (طباطبایی، حاشیة الكفاية، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۵)

دومین نوع وجود، «وجود ربطی» است. این وجود عین ربط بین دو وجود مستقل است و روشن است واسطه نمی تواند مستقل باشد زیرا اگر مستقل باشد این وجود ربطی وجودی در مقابل طرفین دانسته شده، در این صورت محتاج دو واسطه دیگر برای ایجاد ارتباط بین این سه خواهیم بود و رابط های دیگر برای برقراری ارتباط بین رابط های جدید، و این سیر پایانی ندارد؛ تسلسل باطل است در نتیجه این فرض نیز باطل است. اگر این «ربطیت» را مربوط به ذات بدانیم هم محال و باطل است؛ زیرا برای آن ذاتی مستقل فرض کردیم و این با معنای «غیر مستقل» سازگار نیست.

«ثم البرهان قائم على ان هناك وجودات آخر غير مستقلة الذوات قائمة بوجودات مستقلة آخر ... فهذه الوجودات جميعا أمور موجودة في الخارج لكن لا في أنفسها بل في غيرها، أي ان ماهية الغير يعرضها وجودها و يقوم به هذه الأمور الرابطة نحوها من القيام و إذ لا ماهية لها في نفسها فليست هي ذات حدود فليست.» (طباطبایی، حاشیة الكفاية، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۵)

در نتیجه باید وجودات غیر مستقل باشند تا رابط بین وجودات مستقل باشند. این وجودات در خارج به صورت «فی غیره» موجود هستند و ماهیت غیر، باعث عروض و وجود این نوع از وجودات می شود.





چون ماهیتی فی نفسه ندارند، حد ندارند، هنگامی که حد نداشته باشند، نمی توان از آن ها حکایت کرد.

اشکال: «امور غیر مستقل» نام برده محکوم به «غیر محکی» هستند و همین حکم نشان می دهد یک وجود «فی نفسه» ولو بسیار ضعیف برای این معانی «غیر مستقل» در نظر گرفته شده است که از آن حکایت شده است؛ پس نوعی از استقلال برای امور «غیر مستقل» در نظر گرفته شده و ثابت است.

«الابتداء الآلی بمعناه الّذی تحت لفظه معنی اسمی و لیس من هذه الجهة معنی من الرابطة بین المبتدأ و المبتدأ منه بل هو مأخوذ عنوانا یحکی به عنه و مصحح ذلک تفاوت الحمل فالابتداء الآلی ابتداء آلی رابطة بالحمل الأولى و الاستقلالی بالحمل الشائع»

علامه پاسخ می دهند که ابتداء آلی معنای اسمی می دهد و از این جهت معنای ربطی بین مبتدا و مبتدا منه نیست بلکه در این مورد یک عنوان مشیر است که از ابتدای حرفی حکایت می کند و مصحح استفاد از عنوان مشیر تفاوت حمل است که در ابتداء آلی به «حمل اولی» ربطی است و به «حمل شائع» مستقل است.

«ثم من المعلوم ان هذه المعانی ... محکیه بها عنها فما كان منها رابطة بین موجودین واسطة بین طرفین وضعت لها ألفاظ الحروف مثل حروف الجر» (طباطبایی، حاشیه الکفایه، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۵)

از تقسیم بالا معلوم است که معنای حرفی به طور کلی، بوسیله الفاظی حکایت می شود. اگر برای معنای ابتدای ربطی باشد از الفاظ حروف استفاده می شود مانند حرف جر.

«وضع الحروف و ما یشتمل علی معانیها متأخرا عن الوضع فی الأسماء كما یعطیه البیان المتقدم فی حقیقه الوضع، و یشهد به ما نشاهده من حکم الفطره فی تعلم الجاهل باللغه لها فانه یأخذ بتعلم الأسماء قبل الحروف و ربما اکتفی فی التفهیم بإلقاء ما عنده من الأسماء هذا.»

وضع حروف (غیر مستقل)، متأخر از اسماء (معانی مستقل) است. شاهد تقدم معانی اسمی و مستقل بر معانی حرفی و غیر مستقل این است که فطرتا در تعلم جاهل به زبان،

مشاهده می شود که آن شخص، اول اسماء را یاد می گیرد و سپس حروف را می آموزد و چه بسا در مواردی برای مفاهمه تنها از اسماء استفاده می کند.

«و إذ تبين ان الحروف و ما يلحق بها موضوعه لهذه المعاني النسبية الغير المستقلة بذاتها المتقومة بوجود غيرها، تبين انها موضوعه لمعان في غيرها و تبين ان قولنا ان معانيها تبين المعاني الاسمية بالذات و قولنا ان الوضع فيها كالموضوع له عام من الكلام المجازی إذ لا ذات مستقلة فيها فلا حكم لها.» (طباطبایی، حاشیة الكفاية، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۶)

زمانی که معانی حروف «فی غیره» شد، قول ما: «حرف متباین از اسم است و وضع در حروف مانند وضع عام برای معنای مجازی است» آشکار و فهمیده می شود؛ زیرا حروف ذات مستقلی ندارد تا حکمی داشته باشد؛ در نتیجه نمی توانند حکم «موضوع له» بودن را داشته باشند و به صورت مجازی «موضوع له» می شوند.

قول محقق اصفهانی

«و من هنا يظهر ما في إفادة شيخنا المحقق الأستاذ «ره» في الحاشية حيث قال ان المعنى الاسمي و الحرفي متباينان لا اشتراك لهما في طبيعي معنى واحد و البرهان على ذلك هو ان الاسم و الحرف لو كانا متحدى المعنى و كان الفرق بمجرد اللحاظ الاستقلالي و الآلى كان طبيعي المعنى الوجداني قابلا لأن يوجد في الخارج على نحوين» (طباطبایی، حاشیة الكفاية، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۶)

و از همین جا آنچه شیخ ما (محقق اصفهانی) در حاشیه گفته است ظاهر می شود: معنی اسمی و حرفی متباین هستند و اشتراکی در طبیعی واحد ندارند. دلیل این ادعا این است که «اسم» و «حرف» اگر در یک طبیعی مشترک بودند و فرق بین آنها نبود جز لحاظ استقلالی یا ربطی بودن، طبیعی واحد این دو می توانست در خارج به هر دو نوع «مستقل» و «غیر مستقل» یافت شود و وجود طبیعت واحد در خارج به دو شکل «مستقل» و «غیر مستقل» محال است؛ در نتیجه طبیعت واحدی وجود ندارند.

«مع ان المعنى الحرفي ...، لا يوجد في الخارج الا على نحو واحد و هو الوجود لا في نفسه و لا يعقل ان يوجد النسبة في الخارج بوجود نفسى فان القابل لهذا النحو من الوجود





ما كان له ماهية تامه ملحوظة في العقل كالجواهر انتهى» (طباطبایی، حاشیه الكفایه، ۱۳۶۷ق: جلد ۲، ص ۲۶)

علاوه بر این معنی حرفی، تنها به صورت وجود «فی غیره» در خارج یافت می شود و صحیح نیست وجود غیر مستقل در خارج به صورت یک وجود نفسی فرض شود. بنابر این جمع معنای «مستقل» و «غیر مستقل» (ربطی) در خارج با حفظ خصوصیات در یک طبیعت واحد ممکن نیست.

پاسخ علامه

جواب علامه: «و هو مغالطه من باب وضع القسم موضع المقسم و لو بدل القسم بالمقسم بوضعه موضعه عاد مصادره بالمطلوب.» اگر معنای فی نفسه را «وجودی که ماهیت تامه دارد» دانستی مغالطه شما آشکار می شود؛ اینکه قسیم وجود ربطی را مقسم قرار دادی؛ در واقع زمانی که خواستی یک طبیعت برای ابتدائیت حرفی و ابتدائیت اسمی در نظر بگیری، یک معنای مستقل (اسمی) در نظر گرفتی و خواستی آن را تقسیم به «فی نفسه» و «فی غیره» کنی که این ممکن نبود.

«و من أعظم الشاهد على ان الوجود الواحد يوجد على كل من الوجهين أى يقوم به كل من نحوى المفهوم ما أقيم عليه البرهان فى محله ان الموجودات الإمكانيه و هى ... رابطه بالنسبة إلى الواجب عز اسمه و هذه (امكان) النسبة ذاتية لها بمعنى ما ليس بخارج.» (طباطبایی، حاشیه الكفایه، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۶)

علامه به استاد خود می فرماید: در دلیل دوم فرمودید که هر دو معنای «مستقل» و «غیر مستقل» با حفظ خصوصیات خود قابل جمع نیستند؛

جواب: شاهد وجود معنا (طبیعت) واحد که شامل هر دو صورت «مستقل» و «غیر مستقل» می شود وجودات امکانیه است. وجودات امکانیه نسبت به واجب متعال وجود ربطی هستند اما امکان آنها ذاتی است یعنی امکان آنها (تساوی نسبت به طرفین وجود و عدم) از خارج از آنها (وجود یا عدم) نشات نمی گیرد بلکه ذاتی خود آنهاست.

«فالحق ... ان المعنى الحرفى ما ينتزع من وجود فى غيره و اللفظ الدال عليه حرف و المعنى الاسمى ما ينتزع عن وجود فى نفسه و الدال عليه اسم.» (طباطبایى، حاشیة الكفایة، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۷)

علامه به این نتیجه می‌رسند: اگر معنا از وجود مستقل انتزاع شده باشد برای آن معنا از الفاظ اسمی استفاده می‌کنیم و اگر معنا از وجود غیر مستقل انتزاع شده باشد از الفاظ حرفی استفاده می‌کنیم.

«و من هنا يظهر أيضا فساد ما صوره «ره» لتقريب كون الوضع عاما و الموضوع له خاصا فى الحروف بان المعانى الحرفية يمتنع تصورهما استقلالاً فلا تتصور معانيها حال الوضع بل المتصور انما هو عناوينها من المعانى الاسمية كعنوان الابتداء الآلى فى معنى من و الانتهاء الآلى فى معنى إلى» (طباطبایى، حاشیة الكفایة، ۱۳۶۷ق: ج ۲، ص ۲۷)

و از اینجا فساد آنچه که محقق اصفهانی رحمه الله برای «وضع عام و موضوع له خاص» فرموده اند آشکار می‌شود؛ زیرا معنای حرفی امتناع از تصور مستقل و به تنهایی می‌کند (حدی ندارد تا تصور شود) در نتیجه معنای آن تصور نمی‌شود و آنچه که تصور می‌شود عنوانی است که به این معنا اشاره دارد مثل معنای اسمیه ابتدائیت و انتهائیت که برای اشاره به معنی غیر مستقل در «من» و «الی» استفاده می‌شود.

نتیجه‌گیری

به نظر مرحوم آخوند رحمه الله «وضع» حروف از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نمی‌باشد و در معنای حروف نمی‌توان به عموم تمسک کرد. طبق مبنای آخوند رحمه الله فرقی در مستعمل فیه و موضوع له اسم و حرف نیست و فرق به «اراده استعمال» برمی‌گردد یعنی اگر اراده معنای «مستقل» شده باشد از «اسم» و اگر اراده معنای «غیر مستقل» شده باشد از «حرف» استفاده می‌شود. به نظر علامه رحمه الله «وضع» حروف از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نمی‌باشد و در معنای حروف نمی‌توان به عموم تمسک کرد.

اما تفاوت علامه رحمه الله و آخوند رحمه الله در این است که به نظر علامه رحمه الله فرق در «اراده استعمال» نیست بلکه فرق بین اسم و حرف از «انتزاع» آنها نشأت می‌





گیرد یعنی اگر معنا منتزَع از وجود مستقل بود، با لفظ «اسم» استعمال می شود و اگر معنا منتزَع از وجود غیر مستقل بود با «حرف» استعمال می شود.

در نتیجه حرف از مصادیق «وضع عام موضوع له خاص» نیست بلکه «وضع عام برای معنای مجازی است».

فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، «کفایة الأصول» ج ۱، چ ۱، آل البيت، قم، ۱۴۰۹ق.
۲. الحائری الاصفهانی، محمد حسین، «الفصول الغروية فی الأصول الفقهية» ج ۱، چ ۱، دار احیاء العلوم الاسلامیه، قم، ۱۴۰۴ق.
۳. الخمينی، السيد روح الله، «مناهج الوصول» ج ۱، چ ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، قم، ۱۴۱۵ق.
۴. الشيخ محمد تقی الرازی، «هدایة المسترشدين» ج ۱، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، بی تا.
۵. الصدر، السيد محمد باقر، «دروس فی علم الأصول» ج ۱، (نسخه غیر مصححه)، مؤسسه النشر الإسلامی بی تا.
۶. طباطبایی، محمد حسین، «حاشیة الكفایة» ج ۲، چ ۱، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، قم، ۱۳۶۷ق.
۷. الکاظمی الخراسانی، الشيخ محمد علی، «فوائد الأصول» ج ۱، (نسخه غیر مصححه) مؤسسه النشر الإسلامی بی تا.
۸. المظفر، الشيخ محمد رضا، «اصول الفقه» ج ۱ (دو جلد در یک مجلد)، مکتب الاعلام الاسلامی مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۳۷۳.

